

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تبیین فرق بین مانحن فيه و مسئله‌ی قواطع

ملاحظه فرمودید بر اساس عنوانی که در عروه و در تحریر آمده، یکی از شرایط قصر نماز این است که شخص وقتی قصد ثمانیه فراسخ دارد، نیت مرور بر وطن و همچنین نیت اقامه‌ی عشرة ايام در این ثمانیه فراسخ نداشته باشد. ظاهر این است که بین این بحث و بین بحث قواطع فرق وجود دارد. در این مسئله امام، مرحوم سید و... می‌فرمایند «أن لا ينوي قطع السفر». ما باشیم و ظاهر عبارت، اطلاق دارد یعنی نیت مرور بر وطن مانع از تحقق سفر شرعی است اعم از اینکه خارجاً بر وطن مرور کند یا نکند. اعم از اینکه خارجاً اقامه‌ی عشرة ايام در این بین انجام بشود یا نشود.

اگر شما بفرمایید نه، مورد مسئله جایی است که نیت مرور بر وطن کند و خارجاً مرور بر وطن محقق بشود جواب ما اینست که این به بحث قواطع برمی‌گردد. در بحث قواطع اگر کسی اصلاً در ذهنش مرور بر وطن نیست و نیت می‌کند که هشت فرسخ برود در ادامه یا اصلاً نمی‌داندست یا بعداً برایش این نیت حاصل شد و گفت سري هم در راه به وطن بزیم همه می‌گویند این مرور بر وطن، قاذح است. همچنین اگر گفت در این اثناء اقامه‌ی عشرة ايام داشته باشیم باز هم قاذح است. پس چه فرقی بین این بحث و بین قواطع وجود دارد؟

در نتیجه نمی‌توانیم همان ادله‌ای که قاذحیت مرور بر وطن را می‌رساند را اینجا بیاوریم کما اینکه مرحوم آقای خوئی، حکیم و دیگران این کار را انجام دادند. در بحث صلاة مسافر وقتی شرایط قصر تمام شد بحثی به نام قواطع سفر داریم که یکی از آن قواطع مرور بر وطن و اقامه‌ی عشرة ايام است که ان شاء الله بحث خواهیم کرد.

مسئله‌ی مرور بر وطن

نکته‌ی بعد مسئله‌ی مرور بر وطن است. مرور بر وطن موضوع را عوض می‌کند، یعنی شخص مسافر وقتی به وطنش رسید موضوع از مسافر إنقلت إلي الحاضر. وقتی حاضر شد قصر نماز معنا ندارد و لذا مرحوم سید در عروه تصریح کرده که مرور بر وطن قاطع لنفس السفر و دلیلش همین است که خروج موضوعی است و اصلاً نیازی به روایت نداریم.

ولی مرحوم آقای خوئی به روایت موثقه عمار اشاره می‌کنند که در آن روایت دارد «لَا يَكُونُ مُسَافِرًا حَتَّى يَسِيرَ مِنْ مَنْزِلِهِ أَوْ قَرَّتِهِ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ». در روایت «يسير من منزله ثمانية فراسخ» دارد یعنی وقتی وسط این راه به وطن رسید، دو مرتبه باید ثمانیه فراسخ را شروع کند^[1]. پس مرور بر وطن به دو دلیل مضر است (1) موضوع را عوض می‌کند (2) روایت موثقه عمار.

در بحث اقامه‌ی عَشْرَة ايام می‌گوییم اگر کسی در میان هشت فرسخ در جایی نیت کرد که ده روز آنجا بماند و اقامه کند بین بزرگان در اصل حکم اختلافی نیست یعنی همه می‌گویند این عنوان قاطع را دارد و کسی که نیت دارد در وسط راه قصد اقامه‌ی عَشْرَة ايام را داشته باشد مضرّ به سفر شرعی است. اما بحث در اینست که آیا این هم مثل مرور بر وطن موضوع را عوض می‌کند یا نه این عنوان مسافر شرعی را دارد اما در این مورد تخصیص می‌خورد. یعنی می‌گوییم بر این مسافر نماز قصر لازم نیست و باید تمام بخواند. به اصطلاح علمی آیا خروج اقامه‌ی عَشْرَة، موضوعی و تخصیصی است یا حکمی و تخصیصی؟

جماعتی از فقها مثل مرحوم نائینی در حاشیه عروه^[2] و همچنین در کتاب صلاة^[3] این بحث را دارند و معتقدند که اقامه‌ی عَشْرَة ايام مثل مرور بر وطن خروج موضوعی دارد.

مرحوم آقای خوئی در توضیح فرمایش نائینی – ولو این تعبیر را در عبارات نائینی ندیدم – می‌گوید نائینی می‌خواهد بفرماید که این آدم از مسافر شرعی بودن خارج می‌شود «و إن صدق علیه أنّه مسافر عرفاً» ولو مسافر عرفی است. آدمی که می‌خواهد از وطنش هشت فرسخ برود و وسط راه قصد اقامه‌ی عَشْرَة ايام دارد عرفاً مسافر است اما شرعاً مسافر نیست. از قول نائینی می‌گویند شارع اینجا تصرفی در موضوع شرعی می‌کند و می‌گوید چنین شخصی را من شرعاً مسافر نمی‌دانم ولو عرفاً مسافر باشد و در نتیجه تصرفی در موضوع می‌شود و وقتی خروج موضوعی شد این هم مثل مرور بر وطن است^[4].

مرحوم آقای خوئی در جواب می‌فرماید خروج موضوعی نیاز به تنزیل دارد یعنی شارع باید بگوید من این را نازل منزله‌ی این قرار می‌دهم و از این موضوع خارج می‌کنم. ایشان مثال می‌زنند و می‌فرمایند در آب جو روایت داریم که «الفَقَّاعُ خمرٌ استصغره الناس»^[5] یعنی فقاع هم خمر است. اینجا تصرف، موضوعی است چون مواد خمر با آب جو فرق دارد ولی می‌فرماید روایت آمده نازل منزله قرار داده که الفَقَّاعُ خمرٌ. مرحوم خوئی می‌گویند ما در میان روایات، روایتی که دلالت کند به اینکه «المقیم مستوطن» یا «المقیم متوطن» نداریم! اگر چنین تنزیلی داشتیم این فرمایش مرحوم نائینی تمام بود ولی می‌فرمایند نداریم. بعد می‌گویند بله فقط يك روایت داریم که قبل از شروع به این روایت باید نکته‌ای را بیان کنیم^[6].

تصرف عرف در تحدیدات شرعی

قبلاً نکته‌ای را گفتیم و می‌خواهیم باز به آن اشاره و نظر آقایان را به آن متوجه کنیم. در این بحث اینکه بگوییم آیا این آدم عرفاً مسافر هست یا نیست حرف غلطی است یعنی در این بحث نباید پای عرف را به میدان آورد. بحثی در مسافت استاده‌ای داشتیم که برخی می‌گفتند آیا عرف این آدم را مسافر می‌داند یا نه؟ ما گفتیم بحث غلطی است. خود این بزرگان به ما یاد دادند که «لا اعتبار بالعرف في التحديدات الشرعية». در جایی که شارع حدّی را ذکر کرده اصلاً اعتباری به عرف نیست. شارع می‌گوید من کسی که از وطنش قصد هشت فرسخ دارد را مسافر می‌دانم. وقتی شارع حدّی را ذکر می‌کند معنا ندارد که بگوییم آیا این فرد عرفاً مسافر هست یا مسافر نیست؟ شارع می‌گوید هشت فرسخ موضوع برای سفر شرعی است.

لَقَائِلُ أَنْ يَقُولَ كَمَا أَنَّ رَوَايَاتِ هِشْتِ فَرَسَخٍ نَسَبَتْ بِإِقَامَةِ عِشْرَةِ أَيَّامٍ هُمْ أَطْلَاقُ دَارِدِ مِیْ گَوِیْدِ هِشْتِ فَرَسَخٍ، اَعْمُ از اَیْنِکِه اِقَامَةِ عِشْرَةِ أَيَّامٍ بَاشَد یا نَبَاشَد! پَس نَبَایِد اَیْن رَا مَطْرَح کَنِیْم کِه اَیَّا اَیْن عَرَفًأ مَسَافِر اَسْتُ یا نَه؟ بَلَه بَایِد بَبِیْنِیْم اَیَّا شَارِع چَیْنِ هِشْتِ فَرَسَخِی رَا کِه دَر وَسَطِش قَصْد اِقَامَةِ عِشْرَةِ أَيَّامِ مِی شُود سَفَرِ شَرَعِی مِی دَاند یا نَه؟

ولو بعداً در آن روایت تنزیلی هم وجود دارد ولی این اشکال مرحوم خوئی به نظر ما بر افرادی مثل مرحوم نائینی که قائل به خروج موضوعی می‌شوند وارد نیست. یعنی نیازی نداریم که شارع بگوید من مقیم را به منزله‌ی مسافر می‌دانم یا نمی‌دانم؟ نائینی

می‌فرماید موضوع برای قصر، سفر شرعی است و ما از ادله استفاده می‌کنیم اینجا سفر شرعی نیست. ایشان مسئله‌ی تشبیه را مطرح می‌کنند به اینکه اگر کلام نائینی و من تبع نائینی بخواند درست باشد یعنی خروج، موضوعی باشد مانند «فقاع» نیاز به تنزیل داریم. عرض ما و جسارت ما و اشکال ما به مرحوم آقای خوئی این است که می‌گوییم اینجا نیاز به تنزیل نیست. اگر گفتیم ادله‌ی سفر شرعی، این را نمی‌گیرد نتیجه‌اش خروج موضوعی است.

يك وقت سفر عرفي را ملاك می‌دانیم پس باید دلیلی بگوید من این را مسافر نمی‌دانم. ولی از اول عرض کردم در این بحث، سفر عرفی ملاک نیست. لذا عرض کردیم در جایی که شارع فرموده هشت فرسخ، عرف حق دخالت ندارد تا بگوید من کسی که يك متر یا ده متر از هشت فرسخ کمتر آمد را به منزله هشت فرسخ می‌دانم. اگر يك متر هم از هشت فرسخ کمتر باشد فایده ندارد چون اعتباری به عرف و حجّتی برای عرف در این مواردی که شارع تحدید کرده نیست. حالا که عرف را کنار می‌گذاریم می‌گوییم يك سفر شرعی داریم که ثمانیه فراسخ است باید ببینیم در این سفر شرعی ثمانیه فراسخ آیا اگر کسی در اثناءش قصد اقامه کرد این هم داخل هست؟ همین که يك فقیهی بگوید این خارج است می‌شود خروج موضوعی و نیازی به تنزیل نیست.

بازگشت به ادله این فرع (روایت زراره)

مرحوم آقای خوئی در ادامه می‌فرمایند ما يك روایت داریم که چه بسا از این روایت استفاده می‌شود که مقیم نازل منزله‌ی متوطن است. اگر بتوانیم استفاده کنیم که مقیم نازل منزله متوطن است می‌بینید که چه آثاری خواهد داشت. هر چند عمده روایت صحیح زراره است اما يك روایت نداریم و دو سه روایت است.

بحث سندی

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب «بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» ذکر کردند. در سند این روایت دو بحث مهم وجود دارد:

الف- در سند شیخ به حماد اشکال وجود دارد ب- خود حماد بین چند نفر مشترک است. ولی قد یقال، حمادی که از حرّیز نقل می‌کند حماد بن عیسی است. البته روایاتی را دیدم که حماد بن عثمان هم از حرّیز نقل می‌کند ولی مجال نشد ببینم چند روایت است. ولی بعید نیست این حماد، حماد بن عیسی باشد.

سند شیخ طوسی به حماد بن عیسی در مشیخه^[7] ذکر نشده اما در الفهرست - که برای ذکر اسناد و طرّش به مصنفات و اصول اربعه مئه است - سه طریق به حماد ذکر کرده که تمام این طرق دچار اشکال و جهالت است. از این روایت کثیری از فقها مانند آقای خوئی، آقای حکیم و... تعبیر به صحیح کردند پس با این اشکال چه کار باید کرد؟

در پاسخ می‌توان گفت اولاً کتاب یا اصل حماد از کتب مشهوره‌ی معروفه بوده پس نیازی به سند ندارد. ثانیاً از یک طرف طریق صدوق به حماد صحیح است و از طرف دیگر طریق شیخ به صدوق هم صحیح است یعنی بگوییم شیخ از صدوق گرفته. دأب مرحوم شیخ همین است که از صدوق و یا کافی نقل می‌کند. به نظر ما طریق شیخ به حماد به یکی از این دو راهی که عرض کردیم قابل تصحیح است.

حماد بن عیسی و حماد بن عثمان تقریباً هم طبقه بودند. حماد بن عثمان متوفای 190 و حماد بن عیسی متوفای 208 است. در روایات هم گاهی اوقات حماد بن عیسی عن حماد بن عثمان نقل می‌کند. حالا هر يك از اینها باشد ثقّه است یعنی فرقی نمی‌کند اینجا حماد بن عثمان یا حماد بن عیسی باشد. اینها عنوان دیگری که جزء اصحاب اجماع هستند.

متن روایت که در کتاب الحج مطرح می شود این است «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ قَدِمَ قَبْلَ التَّروِيَةِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْمَامُ الصَّلَاةِ». کسی که قبل از ترویة «قدم بعشره ايام» ظاهر این است که قبل از ترویة آنجا قصد اقامه ی عشرة ايام دارد. دقت کنید که چند حکم ذکر شده و به همی اینها خواهیم پرداخت.

اولاً «وجب عليه الاتمام الصلاة» باید نمازش را در مکه تمام بخواند. ثانياً «وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ مَكَّةَ» این به منزله ی اهل مکه است. «فَإِذَا خَرَجَ إِلَى مَنَى وَجَبَ عَلَيْهِ التَّقْصِيرُ» الآن هم براي رفتن به عرفات مستحب است که شب قبل در منا بمانند و از آنجا به عرفات بروند. «فَإِذَا زَارَ الْبَيْتَ» وقتی عرفات و منا تمام شد و اعمال مکه را انجام می دهد «أَتَمَّ الصَّلَاةَ» نمازش را مجدداً تمام بخواند. ثالثاً «وَعَلَيْهِ إِتْمَامُ الصَّلَاةِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنَى حَتَّى يَنْفِرَ» وقتی می آید زیارت البیت می کند دو مرتبه می خواهد برای بیتوته به منا که بیاید. می فرماید وقتی آمد منا - فاصله مکه تا منا يك فرسخ است - «عليه اتمام الصلاة اذا رجع إلى منى» تا اینکه کوچش را انجام بدهد.

متن روایت خیلی بحث دارد که نکاتش را پیش مطالعه بفرمایید ان شاء الله فردا عرض خواهیم کرد.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] وسائل الشیعة، ج 8، ص: 469: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَمْرِو عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الرَّجُلِ يَخْرُجُ فِي حَاجَةٍ فَيَسِيرُ خَمْسَةَ فَرَاسِخٍ أَوْ سِتَّةَ فَرَاسِخٍ فَيَأْتِي قَرْيَةً فَيَنْزِلُ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَسِيرُ خَمْسَةَ فَرَاسِخٍ أُخْرَى أَوْ سِتَّةَ فَرَاسِخٍ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ ثُمَّ يَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ قَالَ لَا يَكُونُ مُسَافِرًا حَتَّى يَسِيرَ مِنْ مَنْزِلِهِ أَوْ قَرْيَتِهِ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ فَلَيْتَمَ الصَّلَاةَ.

[2] العروة الوثقى (المحشى)، ج 3، ص: 432: فيه إشكال بل لا يبعد أن تكون قاطعة لموضوعه. (النائني).

[3] كتاب الصلاة (للنائني)، ج 1، ص: 52 و 53: الثالث: أن التحديدات الشرعية الواردة في بيان تحديد الموضوعات العرفية الظاهرة في خلاف ما حدده الشارع لا يعامل معها معاملة التعارض، مثلاً لو ورد أن المسافر حكمه كذا، و المقيم حكمه كذا، و ماء الكثير حكمه كذا، فلو لم يرد من الشارع تحديد كان ما يفهمه العرف من هذه الموضوعات هو المتبع، فربما لا يرى العرف صدق الماء الكثير على الكر، و كذا لا يرى صدق السفر و الإقامة على ثمانية فراسخ أو إقامة عشرة أيام. و لكن بعد تحديد الشارع الماء الكثير بالكر، و السفر بثمانية فراسخ، و الإقامة بعشرة أيام، لا يعامل مع هذا التحديد معاملة المعارض، لما أخذ نفس الماء الكثير و السفر و الإقامة موضوعاً، و إن كان ظاهر ما يترأى من الموضوع منافياً لهذا التحديد، فإن هذا الظهور إنما يكون متبعا إذا لم يرد تحديد للشارع لبيان، و بعد ورود التحديد يؤخذ به و يطرح ذلك الظهور، فإنه يكون نظير التخطئة في المصدق، و ذلك أيضا واضح.

[4] موسوعة الإمام الخوئي، ج 20، ص: 90: فقد ذهب جماعة إلى الثاني و أن الإقامة في الأثناء تخرج المسافر عن كونه مسافراً شرعاً، و إن صدق عليه أنه مسافر عرفاً، فكان ذلك تصرفاً شرعياً في موضوع السفر، و إذا لم يكن المقيم مسافراً كان حاضراً بطبيعة الحال، و لأجله يجب عليه التمام من باب التخصّص لا التخصيص.

[5] وسائل الشیعة، ج 25، ص: 365: مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ الْوَشَاءِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَعْني الرِّضَا عَنْ أَسْأَلُهُ عَنِ الْفُقَاعِ فَكَتَبَ حَرَامٌ وَ مَنْ شَرِبَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ شَارِبِ الْخَمْرِ قَالَ وَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع لَوْ أَنَّ الدَّارَ دَارِي لَقَتَلْتُ بِإِيعُهُ وَ لَجَلَدْتُ شَارِبَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَخِيرُ ع حَدُّهُ حَدُّ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ قَالَ ع هِيَ خَمْرٌ اسْتَصْغَرَهَا النَّاسُ.

[6] موسوعة الإمام الخوئي، ج 20، ص: 90: و لكنّه بعيد عن الصواب، إذ لم يظهر من شيء من الأدلة تنزيل المقيم منزلة

الحاضر ليكون من قبيل التصرّف في الموضوع نظير قوله: الفقاع خمر، بل الظاهر منها أنّه مع وصف كونه مسافراً محكوم بالتمام، كما في المتردّد بعد الثلاثين، و كما في سفر الصيّد أو المعصية و نحوهما، فإنّ الكلّ محكوم بالتمام تخصيصاً لا تخصصاً كما هو ظاهر.

[7] بحث است که آیا مشیخه درست است یا مشیخه که در برخی کتب لغت وارد شده مشیخه اسم جمع یا جمع است پس مشیخه صحیح است و مرحوم میرداماد در رواشح اصرار دارند مشیخه صحیح است.